

سرگذشت دردناک ایبسن

پیامبر بی پیام

ایبسن کیست و جهان بینی او را باید جزو چه مقوله بی محسوب داشت؟ اهل عرفان او را عارف و جانشین لامرس و کیر که گارد خواندند . پیروان نیچه گفتند که هنریک ایبسن نمونه همان شخصیت غریبی است که در کتاب نیچه، «زردشت» نام گرفته است . کسانی مانند نویسنده سیاسی فرانسه آن عصر، ژان لان گه (Jean Languet) او را سوسیالیست نامیدند. برخی از هواخواهان او، در مراسم دفنش، او را همپایه موسی شمردند . کرتش مر (Kretschmer) در بیان روان شناسی نوانیخ، ایبسن را حد واسطه بیماران سیکلوتیمی (Cyclothymie) و شیزوتیمی (Schizothymie) و در ردیف زولا و گرهارت هاوبت مان (Gerhart Hauptmann) و استریندبرگ و تالستوی دانست .

روزا لوکسبورگ (Rosa Luxemburg) نوشت که ایبسن با وجود قدرت ادبی عظیم خود، بصیرت کافی ندارد، تا اوضاع زمان را درست ادراک کند . فرانتس مرینگ (Frantz Mehring) بر آن بود که ایبسن متفکر نیست، شاعر است .

پله خانف (plekhanov) او را بزرگترین نمایشنامه نویس عصر خود تلقی کرد . لونا چارسکی (Lunacharski) اعتقاد داشت که ایبسن منادی اخلاقی است همانند اخلاق کانت، ولی خیالی تر و بیهوده تر از آن . آرچر و برناردشا او را استاد نابغه بی یافتند و آثارش را در انگلیس رواج دادند . برناردشا چندان تندرفت که ایبسن را با شکسپیر سنجید و گفت : « شکسپیر ما را بروی صحنه آورده است، نه وضع و حال ما را ... ایبسن حاجتی را که شکسپیر بر نیاورد خر سندی میکند . آنچه در صحنه او واقع میشود، همان است که برای خود ما روی میدهد . » هاواک ایبسن او را بارزترین شخصیت های اروپائی که «از زمان گوته تا کنون درد نیای هنر تو تونیک ظاهر شده اند» شناخت .

ویرجینیا وولف (Virginia Woolf) در باره او چنین قضاوت کرد: «نزد ایبسن اتاق اتاق است و میز میز، و سبد کاغذ باطله سبد کاغذ باطله

است. در عین حال در لحظاتی معین، واقعیت بصورت حجابی درمی آید که لایتناهی را می توان از پس آن دید. ایسن برای حصول این مقصود، در لحظه حساس، بهیچ حیل و افسونی متوسل نمیشود.... تنها در هیبیم که آنچه مطمح نظر ماست روشن میگردد و اعماقش آشکار میشود. « جیمز جویس (James Joyce) اعلام داشت که « در عصر جدید هیچ انسانی در عالم فکر چنین امپراتوری نیرومندی برپا نداشته است - نه زوسو، نه امرسون، نه کارلایل، نه هیچیک از آن بزرگانی که در تادی قرون ظهور کرده اند؛ « ایسن شناس معاصر، برد بروک (Brad Brook) نیز باور دارد که « اگر سویفت (Swift) و برنز (Burns) و امیلی برونته (Emily Bronte) را در کیسه می روی هم بریزیم، شاید چیزی شبیه ایسن بدست آید؛ »

از این داورهای ناسازگار مراد ما حاصل نمیشود و نمی توانیم طبقه بامقوله جهان بینی ایسن را در میان طبقات و مقولات دنیای اندیشه معین کنیم. پس راهی جز رجوع بآثار خود او نداریم.

در تحلیل جهان بینی هنریک ایسن متوجه شدیم که وی بر جامعه خود طغیان می کند و با اصلاح مفاسد اجتماعی برمیخیزد. اما در همان حال بجامعه اعتنائی ندارد و فرد جدا از جامعه را مورد توجه قرار میدهد. برای سعادت فرد، نیل بآزادی را لازم میدانند، ولی خواه ناخواه افراد را بچنگال جبر کور میفکنند. بقصد بر انداختن سنن آسیب رشان بشاهراه علم و منطق میشتابد، ولی برخلاف انتظار خود، در ژرفنای عرفان سقوط می کند. معنی اینها چیست؟ جز این نیست که جهان بینی ایسن نامتجانس و

دچار تضادهای آشتی ناپذیر است. *جامع علوم انسانی*
ایسن دشمن فلسفه رومانتیک است، اما خودش در مراحل اول و آخر عمر رومانتیک میباشد. جویای رآلیسم است، ولی سنبولیک از کار درمی آید. از سیاست بازی گریزان است و در بند اصلاح دنیای سیاست نیست، لیکن در اتحادیه جوانان و دشمن مردم جداً در مسایل سیاسی که ناچار از سایر مسایل اجتماعی جدایی ندارد بیعت می پردازد، بعد و اراده زندگی خود را در راه هنر آفرینی بذل و ایثار می کند، اما در همان حال از خود ناخرسند و پشیمان است. همواره مدعی است که کلید اصلاح جامعه در کف اقلیت فهیم و با فرهنگ می باشد، ولی در کمال عمر، کارگران و زنان یعنی « اکثریت بی فرهنگ » را بانیان جامعه منزله فردا میخواند.

آثار او بندرت از ییاد تضاد بر کنار مانده اند. در بسیاری از نه ایشنامه ها

از جمله قیصر و جلیلی اضرار گرد آمده اند. در این نمایشنامه، ایسن که شخصیت قوی را عامل موفقیت و غلبه می‌پندارد، یولین قوی‌الاراده را در مقابل جریان تاریخ که البته در جهان بینی ایسن واجد قدرتی نیست، محکوم و منکوب می‌کند. باز در همین نمایشنامه است که ایسن با وجود اعتقاد باصل «یا این یا آن» و «همه یا هیچ»، موافق فلسفه هگل، دو قطب مجزایا، دین و دولت را، ترکیب و یگانه می‌کند و عامل میانجی ثالثی بوجود می‌آورد. در نمایشنامه براند، براند برای تحکیم شخصیت خود و مردم، دست از همه چیز می‌کشد و با خشکی و خشوتی مرتاضانه مردم را بکوهستان می‌برد. اما در پایان کار بهمنی بر سر او فرود می‌آید و بکارش خاتمه می‌دهد و ندایی در اطراف طنین می‌فکند: «خدا محبت است»! این ندا و پایان تراژیک براند میرساند که ایسن خواسته است تمام جریان نمایشنامه را در آخرین لحظه تخطئه کند و بضد عقیده خود یا براند گراید.

در نمایشنامه دهمین مردم، دکتر استوکمان از حقایق نسبی که بیش از بیست سال عمر نمی‌کنند، سخن می‌گوید، ولی خود امر مطلق می‌آورد: مسلم می‌داند که اقلیت همیشه بر صواب و اکثریت در جمع موارد بر خطاست. همین دکتر استوکمان معتقد است که اکثریت چون غذای مقوی نمی‌خورند و در کلبه‌های خود اکسیژن کافی نمی‌یابند، قادر به تفکر صحیح نیستند. در عین حال ادعا دارد که او خود درست‌میندیشد، حال آنکه سالها مانند اکثریت دچار فقر و قلت غذا و اکسیژن بوده است؛ وانگهی در این نمایشنامه مشاهده می‌کنیم که برخلاف نظر دکتر استوکمان، بسیاری از کسانی که بزعم او چشم حقیقت بین و بصیر ندارند، همانا توانگران خوش خوراک و «اکسیژن خورده» می‌باشند!

بدیهی است نویسنده‌ای که اسیر چنین افکار ناسازگار و پرتضادی باشد، قادر به طرح نظریه یا فلسفه روشن و منظمی نیست و پیامی برای مردم ندارد. پیام آوری است بی پیام. نویسنده‌یی است که نمی‌داند برای چه می‌نویسد. موسایی است که ازض موعودی نمی‌شناسد، کسریستف کولومبی است که بی نقشه دل بدریا می‌زند. گاهی از «عصر جدید» نام می‌برد، ولی نمیتواند دروازه‌های آن را بمانشان دهد. گاه ادعا می‌کند که «ده سال» از جامعه پیش است و باز هم پیش خواهد تاخت. «اما معلوم نیست بسوی چه پیش خواهد تاخت؛ همانطور که در اوایل زندگی از ترس‌های مجهول رنج میکشد، همواره طالب مجهول است.

پروانش کوشیده‌اند او را معلم اخلاق و مصلح اجتماع بشمار آورند.

اما چنین نیست و خود او نیز در مواردی بلاقیدی و بی‌هدفی خود اعتراف کرده است. می‌گوید: من فقط مسایل را طرح می‌کنم، پاسخ و راه‌حلی ندارم. خود را صرفاً «شاعر» یا «هنرمند» می‌داند و جز نظاره کردن و گذشتن، تکلیفی برای خود نمی‌شناسد: «شاعر بودن یعنی دیدن» و «آرزو مندم همه چیز را درست بینم و سپس بپریم.»

هنرمندان را انسان‌هایی «دورنگر» می‌خوانند: «ما موجودات انسانی معنای مخلوقات دورنگریم. هنگامی جهان را بروشن‌ترین وجه می‌بینیم که فاصله بگیریم. جزئیات مایه اختلال است. باید از آنچه خواهان سنجش آنیم، دوری جویم. شخص تابستان را در زمستان بهتر توصیف می‌کند.» آری ایسن در عرصه حیات بکناره گرفتن و از دور نظاره کردن و درد دل گفتن خرسند است.

با این وصف ایسن را نباید از اصحاب «هنر برای هنر» شمرد. وی هنر را وسیله سبکباری زندگی شخصی خود می‌بندد: «آنچه نوشته‌ام مربوط بموضوع‌هایی است که اگر خود عملاً نیازموده باشم، در زندگی با آن برخورد کرده‌ام. هر شعر تازه بشابه خلاصی و پالایش و تصفیه‌ی معنوی بوده است.»

آنارشیشم تام و تمام

حال میتوان نام مناسب جهان بینی آشفته و پرتضاد و بی‌بند و بار ایسن را از میان نام‌ها یافت. در بازبینی تحلیل، از میان «ایسم»‌ها، ایسمی که برزنده آرای ایسن می‌باشد همانا آنارشیشم یا آشوب‌گرایی است. ایسن وانمود می‌کند که تنها بطرح مسایل زندگی قانع است و بجل و پاسخ‌گویی کاری ندارد. اما عملاً در همه آثار خود، مثل همه آدم‌ها، بجل مسایل نیز مبادرت میکند. منتهی راه‌حلی که مییابد منفی و یأس‌آور و تلخ و غیرقابل قبول است، همان است که همیشه زبانه همه آنارشیشت‌ها بوده است: طفیان و آشوب و برانداختن تمام نظامات بشری؛ آنارشیشتها مانند آقای دکتر ایسن، با حکومت، با حزب، با فعالیت‌های سیاسی، با مبارزات منظم اجتماعی مخالفند، انحلال کامل جامعه را خواهانند، از کابوس وحشتناک انسان منزوی و خارج از اجتماع، حی بن یقظان یادارین- سن کروسو لذتی وحشیانه میبرند و بزبان پرگونت فریاد می‌کنند: هر کس برای خودش (Chocun pour soi)!

هنریک ایسن آنارشیشت، دوست شارل پانزدهم و اوسکار دوم، پادشاهان سوئد و نروژ نفس آشوب و تخریب‌را دوست دارد. دشمن نظم

و قانون و جامعه است .

در نمایشنامه ارواح ، مادر بدبخت میگوید که قانون علت همه فجایع عالم است . در دشمن مردم دکتر استوک مان بفکر ترك وطن و سکونت در جزیره‌یی دور افتاده با جنگلی دست نخورده میقتد . ایسن ، مثل همه آنارشیست ها از کلمه « آزادی » و « انقلاب » تصور غلطی دارد : آزادی نامحدود خیالی و انقلاب بی هدف می خواهد . می خواهد همه قیود را بگسلد و همه چیز را بی سرو سامان کند . انقلاب را وسیله نیل بهدنی نمیداند . شیفته نفس انقلاب و تخریب است . در يك قطعه شعر اعتراف میکند که اگر قادر بنجات بشر باشد ، بجای نجات ، همه را از میان خواهد برد ، اگر طوفانی شود و او کشتی نجاتی داشته باشد ، برخلاف نوح ، کشتی را غرق خواهد کرد !

« میگویند من بمحافظه کاری میگرایم .

نه ، هنوز رأی من همان است که در سراسر عمر بوده است .

شما ، پیاده هارا تغییر میدهید - نقشه شما واهی است .

تخته شترنج را واژگون کنید ، آنگاه من مرد شما هستم

از میان همه انقلابات تنها يك انقلاب خالی از تزلزل بود

و با مسامحه و زبان بازی مسخ و منحرف نشد ؛

از آن پس همه انقلابات در برابر آن چیزی جز تهدیدی خالی بوده .

البته اشاره من بتوفانی است که تورات یاد میکند .

باین همه در آن هنگام نیز اهریمن لغزیدنت فریبگی

نوح با کشتی دیگری آمد ، و میدانید که دیکتاتور را ربود .

پایید ، دفعه بعد تیشه بر تیشه علم انسانی

و برای این کار ، مردان باید همچنان که - سخن می گویند ، عمل کنند .

شما عالم را تا نقطه اعلی توفانی کنید ،

من باشادی کشتی را غرق خواهم کرد !»

آیا ایسن آنارشیست نیست ؟ گیورگ براندس نوشته است که يك

تروریست بمب انداز هنگام محاکمه از آنارشیسم نام برد و ایسن را هم از پیامبران آن شمرد . نیازی بگواهی تروریست ها نداریم .

باستناد این شعر میتوان با اطمینان گفت که ایسن نه تنها آنارشیست

است ، بلکه کارش مرحله جنون آمیز آنارشیسم یعنی نی هیلیم (Nihilism) هیچ گرایی (کشیده شده است .

آشوب گرایی و ، بالاتر از آن ، هیچ گرایی ایجاب می کند که مجاهدات ایسن برای حل مسایل زندگی بجائی نرسد ، و آرای او برواقعیت

منطبق نشود. او مارا بگسیختن بندها و درهم شکستن محدودیتها دعوت می کند.

در نظر او، آزادی یعنی آزاد شدن از جمیع قیود و مقررات و مسئولیتها. زنان مخلوق او وقتی بحقوق خود پی میبرند، «آزادی» را در ترك خانه و خانواده مییابند و نمیتوانند بپذیرند که تكفل و ظایف زناشویی منافی آزادی نیست. در نمایشنامه **هنگامی که ما مردگان بر خیزیم**، زنی بهوس آزادی، از شوهر جدا میشود و چنین میسراید:

«آزادم! آزادم! آزادم!»

زندگی دیگر زندان من نیست!

آزادم چون يك پرنده! آزادم!»

ایسن نمیتواند بفهمد که زندگی پرندگان بدرد انسان نمیخورد. پرندگان و همچنین هیچیک از جانوران دیگر، از موهب آزادی برخوردار نیستند، زیرا از شناخت نوامیس وجود محرومند. بحکم غرایز کورتکا پو می کنند و بدون علم و اراده در محیط محدودی جولان میدهند و میسرند آزادی محصول وقوف بر قوانین واقعیت و دیگرگون ساختن هستی است، و فقط برای انسان اجتماعی قابل حصول است.

از این گذشته ایسن برای این آزادی دروغین فایده و مصرفی نمیشناسد. بما نمیگوید که پس از تحصیل آزادی و وارستگی آن وقت چه باید کرد. برای مرحله بعد برنامه بی ندارد. از این سبب است که پایان منظمهها و نمایشنامههای او غالباً دلپذیر نیست و تماشاگران را خرسند نمیسازد. ایسن در منظمه **بر فراز کوهستان**، جوان عاشق را از معشوق و مادر محروم و در دل کوهها بحال خود رها میکند. در قیصر و جلیلی مانع از آن میشود که یولین با شخصیت توانای خود کاری از پیش برد. در **براند**، قهرمان خود را بوسیله بهمن می کشد و همه مساعی او را تخطئه می کند. در **مرغابی وحشی**، مبارز حقیقت پرست خود را بصورت دون کیشوت، پهلوان پنبه در میآورد. در **ارواح همه مساعی يك خانواده** را خنثی میسازد، در **دشمن مردم** رستگاری اجتماعی را در اوضاع کنونی میسر نمیداند و بآینده دور و مبهمی حواله میدهد. در نمایشنامههای او آخر عمر خود نیز اساساً کاری جز منفی بافی و ناله و زاری نمی کند.

آنارشیسیم تلخ ایسن البته در همه آثار او منعکس است. ولی جبر وراثت **ارواح و مرغابی وحشی** و خرده سنجی های اجتماعی **خانه عروسك و دشمن مردم** نمودار دقیق او نیست. **براند** و **استادسول نس** و نمایشنامه های دوره وسطای عمر شناسا گراستین اوست. قهرمانان این

آثار، امثال براند، نورا، یا سولنس، در آغوش پریشانی و سرگشتگی دست و پامیزند. اگر قهرمان ارواح اسیر پنجه قهار سیفیلیس است، اینان، بزبان شکسپیر، از « هزاران بلیه طبیعی که حصه مقدر جسم است » شکنجه میبینند. از همان خلجانی عذاب می کشند که هملت را با شنجاب « بودن یا نبودن » کشانید. ایسن مانند هملت از « بودن » مینالد:

چه کوه آسمان سایی از گناه،

از یک کلمه کوتاه - بودن - میزاید!

لایب نیتس، فیلسوف آلمانی گفت: « این بهترین دنیا های ممکن است » - و اگر این را نمیگفت برای خوشامد خداوند گارخود، ملکه پروس چه میتواند بگوید! برادلی (Bradley)، متفکر انگلیسی بر این گفته چنین افزود: « - آری، و همه چیزش شری ضروری است! » حکیم دیگر، فون هارتمان این هردو سخن را یکجا بیان کرد که این بهترین دنیا های ممکن است، اما دنیای ملعونی است. این گفته بمذاق ایسن آشوب پرست سخت خوش میاید. گیورک براندس که بدینی هنرمند را نمیسنند؛ روزی بایسن می گوید: « درد نیام سبب زمینی فاسدهست، هم سبب زمینی سالم. » ایسن بدین پند رنگ پاسخ میدهد: « من که تا کنون چشم بسالمها نخورده است! »

چرا ایسن آنارشیت است؟

اینک که سرانجام مقوله فلسفی ایسن را شناختیم، باید باین سؤال پاسخ گوئیم که چه عواملی این هنرمند پر خاشجوی بی پروا را بمنجلاب آنارشیت کشانید و زندگی پر شور و هنر و الای او را قفر و عقیم و مرارت بار ساخت. باستناد علوم اجتماعی، مسلم است که شخصیت هر کس پس از تولد او، در محیط اجتماعی تشکیل می گردد و بصورتی ساده یا پیچیده عوامل محیطی را منعکس می کند. در اینصورت برای توجیه جهان بینی یک هنرمند که جلوه خارجی شخصیت اوست، باید زندگی او را کاوید و مخصوصاً محیط دوره حساس کودکی توجه بلیغ مبذول داشت.

محیط زندگی را می توان مشتمل بر دو بخش دانست: محیط خاص اجتماعی و محیط فرهنگی. مقصود از محیط خاص اجتماعی مجموع عواملی است که در طی زندگی عملی - تلاش برای زیستن - در فرد تأثیر عمیق می کند و بین او و سایر مردم و سراسر جهان روابط نسبتاً استواری بوجود میآورد. منظور از محیط فرهنگی عواملی است که بیشتر در طی تعلیم و تربیت

رسمی و از طریق معاشرت‌های تفننی و مطالعه کتاب و آثار فرهنگی بر شخصیت آثاری بجامی گذارد .

بنا بر این لازم است که بتجزیه و تحلیل محیط فرهنگی و محیط خاص اجتماعی او بپردازیم .

چنانکه می‌دانیم ایسن پس از مقدماتی تحصیلات در داروخانه بی‌شاگرد شد و ضمناً بدرس خواندن ادامه داد و سرانجام برای تحصیل علوم پزشکی بدانشگاه کریستیانیا رفت و پس از اندک مدتی بعلت تنگدستی دست از دانش‌جویی کشید و در عوض بکتاب و محافل فرهنگی روی برد و بتدریج بطور مستقیم با غیرمستقیم باجمعی از نویسندگان و محققان نروژ و اروپا یا آثار آنها آشنا شد. از میان این گروه برخی - بیورن سون و گارد که گور و هگل و گیورگ براندس و استوارت میل و شوپن هوئر و فون هارتمان - در او نفوذ کردند .

از این روی باید کیفیت روابط آنان را با ایسن مورد ملاحظه قرار دهیم ، ایسن و بیورن سون ولی و وین به همدرس بودند . از این چهار ، ایسن و بیورن سون بمقامی شامختر می‌رسند . بیورن سون که در ۱۹۰۳ جایزه نوبل گرفت ، بقول خودش ، نویسنده بی‌اجتماعی است . هدف و مرام دارد ، شکسپیر و مولی‌برو هولبرگ را بزرگ می‌شمارد .

در ضیافت جایزه نوبل ، در طی نطقی ، هوگورا بت خود می‌خواند . زودتر از ایسن پخته و نامدار و توانگر می‌شود ، و بارها ایسن را از عسرت می‌رهاند ، چنانکه از پاره‌گساری‌های افراطی او نیز جلو می‌گیرد . ایسن را بایک سرشناس دانمارکی بنام فردریک هگل (Frederik Hegel) آشنا می‌کند . این فردریک هگل (که نباید با گئورگ ویلهلم فریدریش هگل ، فیلسوف آلمانی اشتباه شود) با نشر آثار ایسن ، او را از تنگدستی خلاصی می‌بخشد . البته ایسن و بیورن سون که مدت‌ها باهم تماس و مکاتبه دارند ، از آثار ادبی یکدیگر تأثیر فراوان بر می‌دارند .

بیورن سون بعضی از آثار ایسن مانند **یاو گابری یل بورک مان** را از سنج « هنر برای هنر » تلقی می‌کند و یهوده و بی‌بها میداند . یکی از دوستان بیورن سون ، کلمنس پترسن (Clemens Petersen) که از نقادان ادبی بزرگ اسکاندیناواست ، بجنبه اخلاقی درام‌های ایسن خرده می‌گیرد . وی مانند تالستوی ، می‌خواهد که هنر با اخلاق همراه و همداستان شود پس **پرگوفت** را خوار میدارد ، زیرا بنظر او از لحاظ اخلاق ، قوی نیست و « شعر هم محسوب نمیشود » . ایسن میندازد که بیورن سون ، پترسن را بخرده گیری او واداشته است پس بخشم پاسخ می‌گوید : « اگر

شمر محسوب نمیشود، بزودی شعر محسوب خواهد شد؛
 ایسن مردم گریز در ۱۸۶۷ از مکاتبه بایورن سون خودداری میورزد
 و تا ۱۸۸۴ از او روی می گرداند. بقرارد معلوم، بیورن سون در ضمن
 یکی از سخنرانی های خود، نروژیان را بدو جناح تقسیم می کند: آزاده و
 برده، و ایسن را جزو بردگان نام میبرد؛ در مقابل، ایسن هم حکومت
 نروژ را بگناه آن که بامثال بیورن سون حرمت می گذارد، «محافظه کار»
 مینامد و از عضویت هیأت نویسندگان مجله بی که بیورن سون هم یکی از
 اعضای آن است، سر میبیزد و صریحاً اعلام میدارد که هر جا بروی بیورن سون
 باز باشد، جای او نیست.

وانگهی بیورن سون را که شخصیتی متقی و از زمره اصلاح طلبان است،
 در نمایشنامه های خود بصورت تبه کارانی مانند استنسن گارد (اتحادیه
 جوانان) در میآورد.

با این همه، عاقبت دو هنرمند بهم نزدیک می شوند و در ۱۸۸۴ از
 یکدیگر دیدن می کنند. دوستی این دو با زناشویی فرزندانشان استوار
 می شود: بیورن سون دختر خود، بر کلیوت (Bereljot) را بتنها پسر
 قانونی ایسن، سیکورد میدهد.

رابطه معنوی ایسن با سورن کیر که گارد (Soren Kierkegaard)
 که پدر فلسفه اگزیستانسیالیسم معاصر شمرده می شود، بسیار قوی است.
 وقتی که براند انتشار مییابد، کسان بسیاری می گویند که خصایص قهرمان
 این نمایشنامه از شخصیت کیر که گارد اقتباس شده است. کمندی عشق راهم
 سر گذشت کیر که گارد می دانند. ایسن ~~مشکر است~~، ولی هر کس که کتاب
 های کیر که گارد را خوانده باشد، بتأثیر آرای او در کمندی عشق و براند
 و پرگونت و ارواح اذعان می کند. ظاهراً مادر زن ایسن از شاگردان
 کیر که گارد است و ایسن و دختر خود را بمجامع طرفدار کیر که گارد
 میکشاند. آرای کیر که گارد بمنزله نوعی ایده آلیسم مطلق و شامل چهار
 اصل است: تفکیک قاطع هنر و زیبایی از اخلاق و دین، تأکید بر مسیحیت
 خشن ابتدایی و ریاضت و خود شکنی کامل، نکوهش کلیسا و دینداری قشری،
 و اعتقاد باختیار و آزادی اراده بشر.

چنانکه ملاحظه شده است، هر چهار اصل مورد اعتنای ایسن و بمثابه
 استخوان بندی جهان بینی اوست.

هنریک ایسن در آلمان از فلسفه بلند آوازه هگل تأثیر سطحی و شاید
 نادرستی بر میدارد. تثلیث و تکامل کلی کائنات که از برخی از آثار او بر میآید،

نشاء هگل است. هگل از «نهادن» (Thèse) و «برابر نهادن» (Antithèse) امور به «باهم نهادن» (Synthèse) آنها میرسید، از دو پایه کوچک يك پایه بزرگ میساخت. بنظر ایسن اجتماع آلمان هم چنین بود: بیسمارک و مولتکه (Moltke) دولت نظامی نیرومندی بوجود آوردند، اما بدان اکتفا نکردند و بیپایه «نبرد فرهنگی» بقطع نفوذ پاپ و الحاق حکومت دینی او بحکومت دنیوی خود پرداختند. ایسن مثل همه اروپائیان از این کار بهیجان میآید. آیا چه خواهد شد؟ تجمع دولت و دین، قیصر و عیسی، چه خواهد زاد؟ نیروی ثالث چگونه خواهد بود؟ درنمایشنامه قیصر و جلیلی این نکته مورد بحث است:

ماکسیموس: هم قیصر و هم جلیلی منقرض خواهند شد.

یولین: منقرض؟ هر دو؟

ماکسیموس: هر دو، خواه در عصر ما، خواه صد ها سال پس از این،

در هر حال، چون مرد گزیده فرا آید، چنین خواهد شد!

یولین: مرد گزیده کیست؟

ماکسیموس: آن کس که قیصر و جلیلی را در کام فرو خواهد کشید!

ایسن، موافق همین اندیشه، در «نامه بی بیانویی سوئدی» نیز دم از ظهور «جامع دین و دنیا»، شاه - خدا، چیزی مثل فراعنه قدیم مصر میزند! دوستی گیورک براندس دانمارکی برای ایسن سخت مغتنم است. براندس نقاد ساده بی نیست. دانشمند نقادی است مثل لسینگ (Lessing) که بر تمام فرهنگ اروپایی مسلط است. فلسفه و ادبیات و تاریخ و علوم اروپا را بخوبی میداند و بایسن هم میرساند. از پرگولت و نمایشنامه های پیش از آن انتقاد می کند و آنها را بسیار پیچیده و فاقد پیام و هدف میداند. مینویسد: «پس کشف ایسن چیست؟ آمریکای او کجاست؟» بدون شك تغییراتی که در آثار بعدی ایسن دیده می شود، تا اندازه بی مرهون براندس است. وی باشیوه رومانیک میستیزد و استغراق در عالم اوهام و کمال مطلوب هارانیستند. زمینه افسانه بی نمایشنامه براندرا تحمل ناپذیر و غیر واقعی می شمارد. نویسندگان را دعوت می کند که مسایل عادی و مابه الابتلای روزانه را مورد بحث قرار دهند، همانطور که الکساندر دوما ی کوچک درباره پیوندهای زن و مرد نگاشت، امیل اوژیه (Emile Augier) راجع بروابط اجتماعی قلم فرسایی کرد، پرودن (Proudhon) مسایل اقتصادی، ژرژ ساندمشکلات زناشویی، وولتر و بایرون موضوع دین را وجهه همت خویش ساختند.

براندس در کوپن‌هاگ نطقی ایراد میکند که سخت در ایسن کارگر میفتد. در ضمن این نطق چنین میگوید: «کوشش اساسی ما این خواهد بود که براههای گوناگون، جریاناتی را که از انقلاب [فرانسه] و مفهوم تکامل سرچشمه گرفته است باینجا بکشانیم، و ارتجاع را که از لحاظ تاریخی باستانه زوال رسیده است، در هر سو متوقف کنیم». افکار گیورگ براندس ایسن را تکان میدهد. چند شب متوالی خواب بچشمانش نمی‌رود. ناچار از تغییر رویه میشود. شعر را یکسره بدرود میگوید، نثر با شکوه و نسبة کهنه خود را بشتری ساده‌تر و رساتر مبدل میکند، و سپس در خانه «وسک و ارواح»، مانند ژرژساند، بمشکلات عشق و زناشویی میپردازد، در زن دریایی، مانند دوما، روابط دو جنس را بیان میگذارد، در دشمن مردم و ایوولف کوچک، مثل اوژیه، از مسایل اجتماعی خرده‌گیری میکند. نویسنده‌ی «مدرن» می‌گردد و بچنک شیوه رومانیک می‌رود. مسلماً براندس از این جهت در ایسن تاثیر کرده است، ولی باید گفت که ایسن خود نیز آماده تغییر میباشد، زیرا حتی قبل از این زمان، در قیصر و جلیلی گاهی از سبک سنگین اولیه خود منحرف شده است.

براندس که خود بقلسفه، استوارت میل - سودگراسی، (Utilitariauisw) متمایل است، ایسن را بدآرای او آشنا میکند. ایسن و میل هر دو در فردپرستی سهیمند. ایسن فرد را اصل و ملاک اخلاق می‌شمارد، بنتم (Bentham)، مبشر میل هم با «محاسبه سود فرد» خیر را از شر و فضیلت را از ذلیلت باز می‌شناسد. میل و ایسن گذشته از فرد کمایش بجمع یا حداقل جماعت پیرامون خود نیز نظر دارند. ولی هر دو بسهولت، جمع را فدای فرد میکنند. «آزادی» (Liberty) میل و «نشاط حیاتی» (Livsglaedne) ایسن برادر و خواهرند.

تردید نیست که آرای استوارت میل بگوش ایسن رسیده است. ولی ایسن از میل ابراز تنفر میکند، و این هم دلایلی دارد. یکی اینکه آدم خود جوی مردم‌گریزی چون ایسن که باصالت نظر و ابتکار خود سخت پای‌بند است، طبعاً از استنباط تشابه خود و میل ناخرسند میشود. دیگر آنکه نویسنده نروژی نمیتواند مانند حکیم سودجوی انگلیسی یا فیلسوفان پراگماتیت آمریکا، یکسره ارزش‌های اخلاقی را فدای منافع فردی کند. از اینها مهمتر، ایسن با آن که مانند میل از تحمیلات اجتماعی مینالد و محدودیت‌های جنس زن را ناروا میداند، با کتاب میل، رقیبت زنان موافق نیست. زیرا میل در این کتاب میکوشد تا نظر «مقامات مسؤل و»

جامعه را بوضع پریش زنان معطوف سازد و «حقوق زن» را بر کرسی قبول نشاند، در صورتی که ایسن آنارشیست از «مقامات مسؤل و» و «حقوق» و «قوانین» بیزار و گریزان است.

هنریک ایسن با اندیشه‌های نیچه و فون هارتمان و شوپن هورر و بطور کلی، متفکران رومانتیک آلمان نیز آشناست و اینان بفرد و عمق و عظمت نهانی شخصیت انسان و قدرت خیال و رؤیا معتقدند. اما ایسن بسبب مخالفتی که با اندیشه رومانتیک دارد، زیر بار اینان نمی‌رود، و حتی چون میشوند که برخی از نقادان، حوادث غریب پرگونت را بحساب رؤیا می‌گذارند، زبان با اعتراض می‌گشاید. با این همه مانند بسیاری از روشنفکران اواخر سده نوزدهم، از نظریات شارکو (Charcot) و زانه (Janet) و بینه (Binet) و احیاناً از عقاید برویر (Breuer) و فروید آگاه است، و بروانشناسی مردم غیر متعارف و مسایل مربوط به «روان نا آگاه» و هیپنوتیسم و هیستری و رویا توجه دارد. زن دریایی و هدا گابلر و استاد سولنس و یان گابریل بورک هان مشتمل بر شخصیت‌هایی است که نفوذ برخی از جنبه‌های هنریک بکلی برکنار می‌ماند. از این روی با منابع الهام خود تفاوت‌هایی دارد. هدفی که گارد حیاتی است مبنی بر آزمایش، غایت ایسن حیاتی است سراسر کار و کوشش.

بیورنسون مثبت و اجتماعی است، ایسن منفی باف و مردم‌گریز است، براندس اهل علم و منطق و مبارزه اجتماعی است، ایسن را با اینها کاری نیست...

روشن است که آنارشیسم ایسن را نمیتوان با اینها نسبت داد، زیرا منابع الهام ایسن بایکدیگر مغایر است، در صورتی که محور اندیشه او آنارشیسم - همواره ثابت می‌ماند. ایسن بتدریج با اینها آشنایی پیدا میکند، حال آن که از آغاز با آنارشیسم متمایل است. وانگهی اگر فرضاً این منابع را علت موجد جهان بینی او بدانیم، باز ناگزیریم باین سؤال پاسخ گوئیم که چرا از میان صدها عامل فرهنگی، تنها این عوامل - آن هم هنریک از جهتی و با شدتی معین - در او مؤثر می‌فتد؟ اگر در پاسخ، اظهار کنیم که تنها این عوامل در محیط فرهنگی ایسن وجود داشته و خود را بر او تحمیل کرده است، سخنی ناصواب گفته‌ایم. زیرا مسلماً شاعر و نویسنده پرشوری مانند او که بمحافل فرهنگی رفت و آمد و در مراکز تمدن اروپا سالها اقامت داشته است، نمیتواند از وجود کتب و شخصیت‌های گوناگون علمی و هنری و فلسفی و آرای متنوع اجتماعی بی‌خبر و برکنار مانده باشد. در نتیجه، حال که نمیتوان گرایش و اعتنای ایسن را با آنارشیسم

باستناد عوامل محیط فرهنگی او توجیه کرد، ناچار باید قایل شد که عوامل محیط خاص اجتماعی ایپسن یعنی عواملی که در جریان تلاش معاش او بکار افتاده و قهراً روابط نسبتاً ثابتی بین او و اشیاء و مردم برقرار ساخته و وضع و مقام اجتماعی او را تعیین کرده است، آفریننده و سازنده جهان بینی بینی آنارشیستی ایپسن میباشد.

شناخت این روابط مستلزم شناخت جامعه‌ی است که ایپسن در آن زاده پرورده شده است.

جامعهٔ نروژ در عصر ایپسن جامعهٔ مردم متوسط الحال - دهقانان، پیشه‌وران و بازرگانان کوچک - است. اینگونه مردم از طرفی برخلاف خداوندان زور و زر، ناچارند برای معیشت خود کار و تلاش کنند، و از طرف دیگر برخلاف رنجبران تهیدست، صاحب‌بزاز کار و سرمایه‌ی مختصر میباشند و معمولاً برای خود کار میکنند. این قشر با طبقه در نروژ بر سایر قشرها و طبقات اجتماعی غلبه تام دارد. در این کشور از قدرت‌های اشرافی بزرگ و ثروت‌های هنگفت اثری نیست، و فقر و عواقب آن - از در روان‌شناسی غیرمتعارف مورد بحث قرار میگیرند. سنبولیسم هنری هم که از ۱۸۹۰ پایاپای فرضیهٔ «روان ناآگاه» رواج یافت، بر آثار اخیر ایپسن نقشی نهاده است، هرچند که ایپسن را نمیتوان مانند (Verlaine) و مترلینک، هنرمندی سنبولیست خواند. بعلاوه در نمایشنامهٔ زن دریایی دکتر وانگل (Wangel) بروش فروید است‌های قرن بیستم، بیماری روانی زنش را درمان میکنند.

مسائل مناسبات جنسی زن و مرد که در غالب نمایشنامه‌های ایپسن مطرح شده است، برای روان‌شناسان فرویدی مایهٔ خوبی است. موضوع زناهی با معارم در ارواح و روس مرس هولم و تا اندازه‌ی در ایولف کوچک بچشم میخورد. جنبهٔ شهوی زنان که در بیشتر نمایشنامه‌ها مورد تأکید است، در روس مرس هولم بصورت «همجنس دوستی» زنانه و در هنگامی که ما مردگان بر خیزیم بصورت عوارض جنون تجلی میکند. بی میلی جنسی و انحرافات جنسی نیز از هداگا بلر و زن دریایی بر میآید. از این ملاحظات میتوان حدس زد که ایپسن کتاب معروف Psychopathia Sexualis اثر کرافت اینگ (Krafft - Ebing) را خوانده است - این کتاب که در ۱۸۹۳ منتشر میشود، برای اولین بار اختلالات و بیماری‌های جنسی را با وضوح و تفصیل تمام مطرح میکند. گفته‌اند که ایپسن بواسطت گیورگ براندس با کتب فیلسوفان انگلیسی

و فرانسوی و آلمانی آشنا شده و آثار بایرون و گوته و هبل (Hebbel) را خوانده است آنچه مسلم است این است که وی گوته را سخت میستاید و نمایشنامه‌های هبل را درخور اعتنا میدانند.

از آنچه گذشت چند نکته برمیآید :

منابع فرهنگی که محتملاً بایسن الهام میدهد متنوع و حتی متضاد است: بیورن سون اجتماعی و مثبت، کیر که گارد متقی و مرتاض، هگل عمیق و مطلق پرست، براندس روشن بین و آزاداندیش، شوپن هوئرونیچه و فون هارتمان بدبین و تاریک اندیش ...

ایسن از منابع الهام خود بیک پایه متأثر نمیشود: با آن که شیوه رومانیتیک را خوش ندارد، باز شوپن هوئرونیچه و فون هارتمان و بایرون رومانیتیک ظاهراً بیش از میل و داروین و اسپنسر یا گوته و هبل و هرمان هتزدراو نفوذ میکنند، و کیر که گارد عارف و براندس عالم هردو نقشی عمیق تر از هگل بر او میگذارند ...

ایسن از همه جنبه‌های منابع الهام خود تأثیر برنمیدارد، بلکه از جمله درهم شکستن شخصیت انسانی - در مراتب پایین جامعه بیدادگرده است. در تاریخ گذشته نروژ هیچگاه دهقانان بصورت «سرف» در نیامده و زمینداران بزرگ پیدایش نیافته‌اند. در دوره جدید نیز نه انقلاب فرانسه در اوضاع نروژ دور افتاده تأثیری میکند و نه شکست ناپولئون و غلبه استبداد و سیر قهقرایی اروپا میتواند جامعه نسبتاً آزاد نروژ را دگرگون سازد. حتی اقتصاد صنعتی قادر نیست سهولت نروژ را هم مانند اکثر کشورهای اروپا فرا گیرد. از این روی فرصتی پیش نیاید تا دو قطب یاد و جناح جوامع جدید در اقتصاد نروژ قرن نوزدهم بیار آید و طبقه متوسط را تحت الشعاع خود قرار دهد. پس پیشه‌وران و بازرگانان کوچک یکه تاز جامعه نروژی می‌شوند و جهان بینی اختصاصی خود را با سانی بدیگران تحمیل می‌کنند: دهقانان که هنوز استقلال و شخصیت خود را از دست نداده‌اند، آرمان‌های آنان را از آرمان‌های خود دور نمی‌بینند، و کارگران شهری نیز که بیشتر مزدور کارخانه‌های کوچک کشتی سازی می‌باشند، هنوز مقام و اقتدار اجتماعی ندارند و در نتیجه از وجدان و بصیرت و جهان بینی مستقل محرومند. باین سبب، همه اصناف جامعه برجای پای پیشه‌وران و کسبه گام می‌گذارند و از دیده آنان بدنیا مینگرند. فقط از اواسط سده نوزدهم که اقتصاد صنعتی آرام آرام بنروژ راه می‌یابد، ارکان جامعه کهن مختصری تکان می‌خورد: طبقه متوسط احساس تزلزل می‌کند و دو قطب جوامع جدید جوانه می‌زند.

خداوندان صنعت و تجارت از يك سو و كارگران مزدور و بينوا از سوی دیگر ، سر می کشند .

چون همواره باقتضای تکامل اجتماعی ، یکی از دو جناح جامعه راه تکامل و دیگری طریق انحطاط میسپرد ، پس طبقه متوسط که میان این دو قطب قرار دارد ، دائماً در نوسان و تزلزل است . هر لحظه ممکن است قسمتی از آن ، بر اثر ترقی یا تزلزل ، از بقیه جدا و مجذوب یکی از دو قطب شود و در آن منحل و مستهلک گردد . حال که تحولات دو حال که تحولات دو قطب جامعه ، هستی طبقه متوسط را بخطر میندازد ، پس حفظ وضع موجود غایت قصوای این طبقه میشود : از نظر اینان ، باید همیشه اجتماعی ، یا سازش و سهل گیری و رعایت اعتدال از تغییرات سریع و دامنه دار جلوگیری کرد و همواره خواستار « حد وسط » و « امر بین الامرین » بود . همه چیز حتی حقیقت ، اگر « حد وسط » نباشد بدرد نمی خورد . اعتدال باین معنی (که نام دیگرش سازشکاری - Opportunism - است) بزرگترین فضیلت اخلاقی جوامع مردم متوسط الحال محسوب میشود : هر چه میکنید ، از اعتدال خارج نباشد - با اعتدال بدینا بیایید ، با اعتدال بمرید ، با اعتدال بجنگ بی اعتدالی روید ، و حتی با اعتدال عجله کنید !

مردم متوسط ، باین منطبق ، همواره مدافع وضع حاضرند ، و نه تنها آماده قبول حوادث نو ، مخصوصاً حوادث ناگهانی نیستند ، بلکه تخطی از عرف و سنت و اخلاق دیرین را گناهی عظیم و نابخشودنی می شمارند ، باید گمانی و خرده گیری با یکدیگر و بالاخص با نسل گردنگش جوان روبرو میشوند و عیبجویی و غیبت و فضولی میکنند . اما چون جامعه با همه مظاهر خود در تغییر است ، از این جهت مسراعات همه سنن و مواریث گذشتگان میسر نیست . پس ریاکاری لزوم می یابد . مردم متوسط الحال بیش از دیگران بر ریاکاری آلوده اند . مراتب بالای اجتماع ، مادام که بر خر مراد سوار و از قدرت برخوردارند ، تقریباً هر چه میخواهند میکنند و از کسی ترس و هراس نمیفتند . مراتب پایین جامعه هم چندان گرفتار اولیات زندگی هستند که بطور کلی مجال و امکان حسابگری و پرده پوشی ندارند . از این روی رفتارشان عریان و بی آرایش و پیرایش است و شخصیتشان با همه نواقص و معایبش بی پرده در کردارشان انعکاس می یابد . اما مردم میانه حال نه از صراحت مقتدرانه ، نه از بی پردگی معصومانه بهره ورنند . هم از فرادستان بیم دارند و هم میخواهند فرودستان را بیرتری خود مطمئن کنند . بنابراین ، حفظ ظاهر برای آنان اهمیت حیاتی دارد : باطن ،

هرچه باشد، ظاهر باید آراسته باشد. مسلماً چنین مردم ثبات پرست و ریاکار و ظاهر سازی همواره دم از تهذیب فرد و تعدیل شخصیت میزنند و برای تأمین سعادت همگان، بجای دگرگون ساختن جامعه، بدگرگون ساختن شخصیت افراد نظر دارند و علم سیاست و عمل سیاسی را خادم و فرع اخلاق و عمل اخلاقی می‌شمارند.

درس خوانده ها یا باصطلاح روشنفکران، کسانی که با کارهای فکری زندگی می‌کنند و عموماً بطبقه متوسط تعلق دارند - معمولاً چون از لحاظ نوع کار و مزایای فکری با مردم هم طبقه خویش اختلاف دارند، خود را از آنان جدا می‌گیرند و از این روی می‌توانند با دیده خرده بین بطبقه خود بنگرند و مفسدان را بهتر از دیگران در یابند. این جدایی و خرده گیری در مرحله‌ی که طبقه آنها رو بزوال میرود محسوس تر است. اگر اوضاع زندگی فردی و جمعی اینسان اقتضا کند و بتوانند در جریان تلاش حیات، مشمول مناسبات و مقتضیات زندگی طبقه پائین - طبقه‌ی که قدرتی ندارد، ولی در راه تکامل سیر می‌کند، قرار گیرند - از منافع طبقه سست بنیاد خود چشم خواهند پوشید و مدافع طبقه بالنده خواهند شد، و چون این طبقه مورد حمایت آنان، برخلاف طبقات دیگر، در حال تکامل است، پس چشم دیدن واقعیت و تحولات آنان را خواهند داشت و واقع بین و امیدوار و خوشبین خواهند شد. ولی اگر بمقتضای زندگی فردی و اجتماعی و کیفیت اطلاعات خود، نتوانند بطبقه‌ی که با وجود حقارت فعلی در جریان رشد است، بیوندند، یا در طبقه خود خواهند ماند و یا خود را بطبقه‌ی که ظاهر اُمقتر ولی باطناً در کار انحطاط است، خواهند «چسباند». چون هیچ يك از این دو طبقه تکامل و آینده درخشانی در پیش ندارند، ناچار روشنفکران وابسته آنها با انکار و تردید بمقابله واقعیت موجود که خبر از اضمحلال آنان میدهد خواهند شتافت، حقایق اجتماعی از جمله مقام و اقتدار روز افزون قطب مخالف را حتی المقدور نادیده خواهند گرفت و بجای آنکه برای رهایی از مفسد دایم التزاید طبقه خود نقشه صحیح و مؤثری طرح کنند، بعنوان افرادی شكاك و عیب جو و بدبین، منفی بافی خواهند کرد.

در جامعه ایسن، هنوز از دو قطب جوامع جدید خبری نیست. اکثریت تام مردم از طبقه میانه حالند. از این روی روشنفکران که ناظر تباهی جامعه خود می‌باشند، ملجاء و پناهی نمی‌یابند و نمی‌توانند درست خود را از اخلاق رسمی جامعه یعنی اخلاق طبقه متوسط برهانند، و بسبب آن که منافع خود را با منافع دیگران یکسان نمی‌بینند و نیز چون از لحاظ روحی نمی‌توانند با

جامعه هم‌نوا شوند، قهراً از جامعه کناره می‌گیرند و این کناره‌گیری و تنهایی اجباری را نشانهٔ عظمت شخصیت خود و پستی مردم می‌شمارند. فرد واقفیت منزوی را گرامی میدارند و جماعت و اکثریت انبوه را تحقیر می‌کنند. بفردگرایی کشانیده می‌شوند، اعتقاد می‌کنند که شخصیت انسانی یعنی انعکاس ذهنی روابطی که بین فرد و محیط بسته می‌شود، مصنوع جامعه نیست، بلکه خود بخود وجود دارد و تکامل آن در خارج جامعه، بر کنار و از علایق و بستگی‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد. پس شتابان در صدد گسیختن همهٔ قیود اجتماعی بر می‌آیند. میخواهند از اعضای اجتماع افرادی کامل ولی تک‌و تنها و مجزا بوجود آورند. همکاری و همدلی را بیهوده میانگارند، علایق انسانی حتی دوستی را باری سنگین و زاید می‌پندارند و از آن روی میگردانند. خواهان و ارستگی محضند. مسلماً انعکاس عاطفی این جهان بینی، نومیدی و یاسی جانکاه است که معمولاً بصورت عرفان و آشوب پرستی در (آنارشیزم) و هیچ‌گرایی (نی‌هیلیسم) می‌شکفت.

جهان بینی روشنفکران اسکاندیناوی مخصوصاً نروژ از دیر گاه کمابیش چنین بوده است. اینان نهضت نمی‌کنند و پیامی نمی‌آورند. جنبش «وحدت اسکاندیناوی» که چندی آنان را بخود مشغول میدارد جنبشی مترقی محسوب نمیشود، بلکه بازگشت ساده‌بی است بگذشته، بزندگی دزدان دریائی گذشته. روشنفکران نروژ حتی چند گاهی برای روشن و مثبت گیورک بر اندس سخت می‌تازند. مثلاً بیورن سون با آن که نویسنده بی «اجتماعی» است، در نمایشنامهٔ آن سوی قدرت بشری، مانند ایسن مردم عادی جمله می‌کند و سعادت عالم را مرهون شخصیت‌های استثنایی میداند. از لحاظ خیال‌بافی‌های عرفانی نیز نه او، نه لی، نه کلان - هیچیک از ایسن دست کمی ندارند.

ایسن خلف صدق جامعه بی‌میانه حال و خانواده بی‌خرده سوداگرو قهرمان توصیف روحیات مردم متوسط می‌باشند، و این سخنی است که محققان تیزبین بر آن گواهند - از مرنیک تالونا چارسکی. قهرمانان آثار او نمودار طبقهٔ متوسط می‌باشند - از براند و ارسته تاد کتر استوک مان شورتنی و استاد معمار دلخسته.

آنچه ایسن در مراحل اول عمر در خانوادهٔ متوسط خود، در میان مردم متوسط سنکین می‌بیند، آنچه در مقابل مشتریان داروخانهٔ گرمستاد و میان محصلین دانشگاه کریستیانیا احساس میکند، آنچه مردم در حق فردی بی‌پایه و مایهٔ او میدارند و آنچه فردی بی‌پایه و مایهٔ او میتواند در حق مردم روا دارد، شالودهٔ شخصیت او را تشکیل میدهد و از او یک روشنفکر

کامل عیار نروژی ، يك آنارشیست بدین میسازد . حوادث بعدی ، مطالعات و مسافرت هانه تنها هیچکدام قادر نیست در جهان بینی اصلی او ، در آنارشیسم او تغییری عمقی پدید آورد ، بلکه عقاید اولیه او را تأیید می کند . از اینجاست که ایسن معمولا از کتب و کسانی الهام میگیرد که موافق او میندیشند ، و از میان آردای و عقاید ، بیشتر آن عناصری را برمیگزیند که مؤید جهان بینی اوست . فرد گرایی از شوپن هوئرو نیچه ، تأکید بر اراده و شخصیت از کیر که گارد و شوپن هوئر ، بدینی از همه : بدینی دینی از کیر که گارد ، بدینی فلسفی از شوپن هوئر ، بدینی عارفانه از فون هارتمان ، بدینی شاعرانه از بایرون ... باز بهمین سبب است که روشن بینی و جامعه دوستی گیورک بر اندس در او تأثیر پایداری بجای میگذارد : ایسن بتحریرك او در **خانه عروسك و ارواح و زن دریایی و دشمن مردم و ایولف كوچك** بسایل اجتماعی میپردازد ، ولی بزودی بشیوه دیرین خود باز میگردد .

گفته اند که ایسن آثار باخونین (Bakunin) ، پیبر آنارشیسم را خوانده است . خواه چنین باشد ، خواه نباشد ، هنریك ایسن خود از پیروان آنارشیسم است ، و با وجود دیگر گونی هایی که در جریان عمر میپذیرد ، از آغاز تا انجام ، آنارشیستی تام و تمام بشمار میرود ، و چنانکه گفته شد ، این طرز فکر که معلول اجتناب ناپذیر محیط اجتماعی اوست ، قادر بحل مشکلات زندگی انسانی و توجیه تطورات اجتماعی نیست و فرجامی جز نومیدی و بدینی و وحشت ندارد .

در این صورت میتوان مراحل مختلف زندگی هنری او را اینطور تبیین کرد : در مرحله اول ، فقر مالی خانواده ایسن ، ورشکستن پدر در هشت سالگی او ، جدایی او از خانواده در سن شانزده ، بینزایی و تنهایی و حقارت « جوانك ترشرو » در گریستاد ، گرسنگی و شکست « دانشجو ایسن » در کریستایا و مطالعات پراکنده او ، نویسنده جوان را نسبت بجامعه خود حساس و معترض میسازد . پس بعنوان حمله بمعاصران خویش ، از گذشته درخشان نیاکان خود یاد میکند و شخصیت آنان را میستاید (نمایشنامه های ملی ، امثال آرامگاه جنگجو ودلاوران هلسماند) . سپس از مشاهده انقلابات اروپا و سستی و مسامحه نروژ ، در مقابل حمله پروس بدانمارك ، معترضان نروژ را ترك میگوید و در نمایشنامه های مرحله دوم عمر خود مثلا براند ، باخلاق سازشکار مردم بزدل اعتدال پرست متوسط الحال میتازد . در مرحله سوم بر اثر زندگی در مراکز تمدن اروپا و آشنایی با محققان مخصوصاً گیورک براندس و ملاحظه سلطه یی که اقتصاد صنعتی بر جوامع

اروپائی میورزد، بسایب اجتماعی رغبت مینماید و در شاهکار های خود (خانه عروسک، ارواح و دشمن مردم) بدفاع آزادی فردی بلکه آنارشیسیم میپردازد. در مرحله چهارم، بعلمت تر کتازی روز افزون زندگی و اخلاق سودا گرانه در اروپا، و شاید کسب مکننت و شهرت شخصی و فرارسیدن پیبری، از امور اجتماعی روی بر میگردد، محافظه کار میشود (بویژه در روس مرس هولم) و بیش از پیش باشوب و عرفان میگراید. سرانجام در مرحله آخر که بکشور خود باز میگردد و جامعه را آشفته تر و چشمداشت های جوانی خود را نقش بر آب مییابد، از زندگی بیزار و از آنچه در سراسر عمر آفریده است پشیمان میشود و بارها فریاد میزند که هنر قاتل زندگی است و بقول واگنر، «اگر زندگی میداشتیم احتیاجی به نرن بود!» باین ترتیب هنرمند فداکار و جسوری که در سراسر عمر با جامعه انحطاطی خود میستیزد، در پایان کار، مبارزه و هنر زندگی خود را تحقیر و تخطئه میکند و پشیمان و تلخکام جان میدهد.

ایسن فجایع عظیم زندگی کاسبانه نروژ را میشناسد و بر جامعه خود قیام میکند، همچنین سیاهکاری های دایم التزاید دستگاه سوداگری پر دامنه کشورهای صنعتی را که بتدریج بوطن او نیز راه مییافت، تشخیص میدهد و سر کوبی آنها بر میخیزد اما شناخت او آن قدر عمیق نیست که بکشف راه و دفع مفسد بینجامد، عقب افتادگی صنعتی نروژ مانع از آن است که وی نیروهای بالقوه تکامل آینه را در بطن جامعه حاضر بیند و بدان دل بیند و امیدوار باشد. وی میاموزد که برای نابودی چه مبارزه کند، ولی نمیتواند بفهمد که برای تدارک چه بکوشد. چون در ورای مرزهای طبقه خود، جاپایی نمییابد، نمیتواند درست از منجلا ب اجتماعی خویش بیرون آید. پس بمقتضای جهان بینی مردمی که در کار انقراضند و واقعیت را بزبان خود مییابند، قادر نیست که حقایق را بپذیرد و باور دارد، چنانکه در دشمن مردم، شهردار و چاپخانه دار و روزنامه نویس ها و صاحب دباغ خانه، بعلمت مصالح خود، نمیتوانند بحقیقتی که دکتر استوک مان در بساره آلودگی آب شهر کشف کرده است تمکین کنند، و با آن که این حقیقت دیر یازود عملا خود را بر همه تحمیل خواهد کرد، باز از قبول آن باخشونت و لجاجت امتناع میورزند و آن را بجساب او هام و اغراض و جاه طلبی دکتر میگذارند.

ایسن هنرمند درستکار لجوجی است که نمیتواند بعلم حقیقی امور پی برد مثل قهرمان مرغابی وحشی جو بای حقیقت است، ولی بین بست

میرسد. در دورهٔ او مسایل اقتصادی هدف و موضوع هنر شده و مثلا گالزورثی (Galsworthy) در **کشمکش**، هاویتمان در **بافنده** و بیورنسون در **ورشکستگی** بمشکلات اقتصادی جوامع توجه کرده‌اند، ولی ایسن مانند یولین (قیصر و جلیلی) برای میروود که خلاف جریان تاریخ است. در تاریکی برای خود میرقصد و با کثرت شکنجه دیدهٔ جامعه می‌تازد. اکثریت را همیشه برخطامیداند، در صورتی که واقع امرعکس این است: اقلیت مهم زمان او - مثل خوداو - چون بحکم اقلیت بودن، پایگاه اجتماعی استواری ندارند و واقعیت را موافق خود نمی‌یابند، خواه ناخواه برای تسلی خویش ازواقع بینی منحرف میشوند و حقایق را می‌بینند. می‌خواهد با تربیت، فرد وارسته - وارسته از جامعه و زندگی «آدم اخلاقی» پیار آورد. می‌گوید «خودت باش» و شخصیت خود را بروز بده، حال آن که خود او بزبان دکتر استوکمان اعلام میدارد که مردم حق ندارند صاحب عقیده‌ی باشند که او نمی‌بیند. می‌گوید «خودت باش» و برای خودت زندگی کن. در صورتی که عموم قهرمانان او «خودشان» بودند و مردمان کامروا و مفیدی هم نبودند. انسان بدون رعایت وجود دیگران نه می‌تواند «اخلاقی» باشد و نه حتی زندگی کند. اخلاق امری اجتماعی است، زیرا افراد را برای زندگی اجتماعی، برای برخورد با یکدیگر تربیت میکنند. اگر اخلاق تأثیری در روابط مردم و زندگی اجتماعی آنان نبخشد موجودیت و رسالتی نخواهد داشت.

عجز اجتماعی ایسن ناشی و حاکی از ضعف شخصیتی است که در محیط مساعد پرورش نیافته و از آنچه می‌کند مطمئن و خرسند نیست، چنان که قهرمانان او عموماً بعلت ضعفی نهانی از آینده هراسانند و از حال رضایت ندارند. از این روی طغیان ایسن عقیم و نازاست - طغیان او از اعماق وجود او سرچشمه نمی‌گیرد، سطحی و وهمی و انتزاعی است. می‌خواهد همه چیز را نابود کند، اما نمیداند پس از آن چه بسازد.

اگر مقتضیات اجتماعی نروژ اجازه میداد، ایسن پی میبرد که در نروژ عقب مانده، درطرفین طبقه او، دو طبقه پدید می‌آید، پی میبرد که در کشورهای صنعتی اروپای عصر او، یکی از این دو طبقه تدریجاً رفق می‌گیرد و دیگری را از رونق میندازد. آن وقت میتوانست تکلیف خود را معین کند: بطبقه نوخاسته‌یی که همواره رو بکمال میرود، بجماعت مردم عادی میبوست و با منطق واقع بین آنها مسایل اجتماعی را طرح و حل میکرد، چنان که در پایان دهمین مردم، وقتی دکتر استوکمان از همه جا

مایوس میشود ، ناگهان رو با کثرت میآورد و بفکر میفتد که با تربیت کودکان ولگرد شهر تکامل فردا را بنیاد نهد .

ایین نمایشگر تباهی های زندگی کاسبانه نروژ بود . باین جهت مردم وطنش شاهکارهای او را دوست میداشتند . در آغاز کار که چند نمایشنامه « ملی » بجامعه عرضه کرد ، مردم صاحب مکتب که میخواستند از زیر یوغ سیاسی شوند و منگنه اقتصادی دانمارک سر بر آورند ، از او استقبال کردند زیرا این نمایشنامه ها جامعه را بیاد افتخارات گذشته خود مینداخت و بوطن دوستی و قیام بر مینگیخت . اما نمایشنامه های بعدی ، مخصوصاً نمایشنامه های « اجتماعی » او که بمقدسات طبقه متوسط میتاخت ، عواطف پیشه وران و کسبه نروژ را جریحه دار ساخت . پس آنها را پست و ضد اخلاق شمردند با این وصف تاکید ایین برخی از مختصات طبقه متوسط ، از جمله اعتنای او بفردیت و شخصیت ، تدریجاً از مخالفت نروژیان کاست .

شهرت ایین در خارج نروژ آغاز شد . مردم جوامع صنعتی اروپا که دستگاہ سوداگرانه عظیم و دامنه داری برپا داشته و از اخلاق کاسبان خرده رسته بودند ، از ترکتازی اولتت میبردند . از این جهت ایین در خارج نروژ معروف شد . وی سخت بفرد و شخصیت های اشتنایی و عدم تساوی افراد اهمیت میداد . این نغمه هم بگوش سوداگران تفوق طلب اروپای صنعتی خوش میآمد . دستگاہ تجارت و صناعت که در آغاز ظهور خویش ، عرف و قانون را بزبان خود یافت و برای غلبه بردستگاہ اشراف زمیندار و تغییر قوانین ، بجلب مردم بینوای عادی پرداخت و دم از آزادی و برادری و برابری همگان زد ، اینک برای غصب همه امتیازات اجتماعی ، سرکوبی مردم عادی راضرووی دانست و با اکثریت و اخلاق و عاداتش در افتاد . در نیمه دوم قرن نوزدهم ، در انگلیس و فرانسه آلمان حال بر این منوال بود . بی گمان در چنین اوضاعی خود پرستی ایین بقول فرادستان جوامع صنعتی واقع میشود . از اینها گذشته ، ابهام اندیشه ایین بشهرت او کمک کرد ، زیرا مانند شعر حافظ قابل تعبیر و تفسیر بود ، و افراد طبقات مختلف مردم درباری امر اشعار و نمایش های او را ترجمان آرمان های خود میانگاشتند . زمان میگردد و زندگی دگرگون میشود و مقام و ارزش و حتی معنی جهان بینی ها تغییر میکند ، امروز هنریک ایین . شاعر و درام نویس نامدار نروژی ، در نظر ما آنارشیت گیج و گمراهی است . ولی هم او دشمن بزرگ سازشکاری و ظاهر پرستی و اعتدال جوئی و ریاکاری است . آشتی و آرامش نیشناسد . برجامعه قیام میکند . پتک گرانی از بی پروایی و گستاخی

بدست میگیرد ، و بی تأمل و اندیشه ، بر بت‌های عتیق ، سنت‌های پر سطوت ، مطلق‌های باصلابت و مقدسات و محرمان گرانجان فرود می‌آورد . مبارزه او هدف مثبتی ندارد . ولی ، هر چه باشد ، مبارزه است ، جنک است - و بزبان او :

« زندگی نبردی است در دل و فکر ما ،
سخنوری قیامی است باجبین گشاده »

پایان

۱ . ح . آریان پور

بابا افضل کاشانی

آسان که تو خواهی

خواهی بوصال شادمان دار مرا
خواهی بفراق درامان دار مرا
من هیچ نگویم که چه سان دار مرا
ز آنسان که تو خواهی ، آنچنان دار مرا

من ، من نیم

من من نیم ، آن کس که منم گوی که کیست ؟
خاموش منم ، در دهنم گوی که کیست ؟
سرتا قدمم نیست بجز پیرهنی
آن کس که منم پیرهنم گوی که کیست ؟